

سرودهای عرفانی باولهای بنگاله

نیاز احمد خان*

گروهی از جویندگان حق با پارچهٔ پوسیده رنگ زعفرانی به تن، زلف و ریش دراز و درهم آمیخته، برهنه‌پا، پتو به دوش، یک تاره یا دو تاره به دست، زنبیلی آویخته در بغل، یکسر یگانه از دور و بر، گم گشته در طبیعت و دنیای ساخته خود، به نظر دیوانه‌ای ولی در حق فرزانه‌ای، سرود عارفانه‌ای به لب هماهنگ با مضراب سازها، چشم دوخته بر نقطه‌ای، هرگاه تقلانان از اضطراب درونی برای جستجو وجود وجدانی که مویرمانش اسمش را گذاشته‌اند، از پیچ و خم مزرعه‌ها می‌گذرند و همیشه زیر لب یک فریاد شکسته‌ای دارند، این است گروه باولها که در بنگاله وجود دارند. اسم باول منسوب می‌شود به یک طایفهٔ چند نفری از طبقهٔ کارگران بنگاله که اعتقادات شخصی مذهبی دارند. مطابق به شرحی که باول دربارهٔ خود می‌دید...

”تماماً متمرکز بر طبع خود می‌باشد. به هر صورتی که می‌خواهد زندگی می‌کند، گاهی می‌خندد و به گاهی ضجه می‌کشد... یک طرز شگفت‌انگیز زندگی... با داشتن مسکنی زیر درختان مثل فقیری که چیزی از آن خود ندارد در این دنیا جز یک لحاف پوسیدهٔ چهل تیکه، همواره از ناحیه‌ای به ناحیه‌ای حرکت می‌کنند.“

پس خیلی دور از زندگی پرشلوغ و خالی و تگ و دوهای شهری می‌توان یک سلسله از سراینندگان را که هنوز وجود دارند در روستاهای بنگاله مشاهده کرد. این مؤسسه‌ای است برخوردار از علاقه‌مندی ادبی و مذهبی. چرا که سرودهای این

* استاد فارسی گروه عربی، فارسی و مطالعات علوم اسلامی، دانشگاه ویشوا بهاراتی، شانتی نکیتان (بنگال غربی).

رامشگران به آن طوری که برای سادگی و صراحت بیان معروف است همان‌طور برای شدت روحانی در محتوایش نیز ممتاز است.

به‌طور عمومی پذیرفته شده است که واژهٔ باول در زبان بنگالی مشتق است از کلمهٔ «واتل» سانسکریت و معنایش «دیوانه» و یا «آنکه تحت تأثیر باد قرار گرفته است» باول را می‌شود به‌صورت یک کوچ‌گر فرهنگی و مذهبی میان خرده بورژوازی روستائی بنگاله شناخت. وی با روستاییان نیست. وی به‌هیچ‌زمینی بستگی ندارد. سرودهایش ضد همه‌گونه بستگی است حتی به‌آنان که به‌اسباب تعیش جهانی ملوث‌اند. باول به‌طور انکارناپذیر یک فرآوردهٔ روستایی بنگاله است. هویت اساسی‌اش از سرزمینی که از او دم می‌خورد ریشهٔ عمیقی دارد. فلسفه‌اش بازجویی عمدی یک فکر سادهٔ روستایی است. باید توضیح داده شود که سرودهای باول به‌منظور خواندن تودهٔ مردم نوشته نمی‌شد و نیز هیچ‌هدفی به‌سوی پدیدآوردن آثار هنری و ادبی نداشت و ندارد. در حق بیشتر باولهای گذشته نوشتن و خواندن بلند نبودند، این روزها نیز وضعیت‌شان چنین است. سرودهای باول با آمیزش آهنگ سینه به‌سینه منتقل می‌شود و نیز وسیله‌ای بوده است به‌دست جویندگان معرفت حق برای درس مذهبی به‌گام پیمودگان‌شان. در این سرودها وجود وزن و قافیه شعری تصادفی است بلکه این از احساسات روحانی باول برخاسته به‌حالت زبان ساده روستائی ظاهر گردید.

قدیم‌ترین سرود باول که امروز در دست است در قرن هجدهم منظوم شده است، آن نیز به‌صورت کتبی نیست که خود دلیل بر بی‌سوادی این گروه است. آنها حتی باور نداشتند که سرودهایشان همیشه بماند. این چنین طریق ویژهٔ باول بود به‌پیگیری از عرفان حق و عشق، ادراک اسرار زندگی و موت و تفهیم رابطهٔ فرد و اجتماع. سرودها هیچ‌اثر تفکرات مشترکه‌ای و یا هیچ‌القاء و عطف و تلقینی را نشان نمی‌دهد. این سرودها به‌طور انفرادی در زبان سادهٔ روستایی با کاربرد واژه‌ها و لحن محلی منظوم شده است. تصورات این سرودها بیشتر بر منظرهٔ دهکده‌ها و به‌وسایلی که اینها در زندگی روزمره به‌کار می‌برند مبتنی است. محتوای این سرودها را به‌چند عنوان دسته‌بندی می‌توان کرد:

۱. تقاضا از مرشد به‌راهنمایی در راه بازجویی در طبیعت خدا.
۲. وصال روحانی با خدا: آنکه در دل مسکنی دارد. آنکه یافت نمی‌شود.

۳. تجزیهٔ حکمتی جسم انسانی و دنیای مادی.
۴. انضباط جسمی و فکری برای پیشرفت روحانی.
۵. سؤالات مربوط به زندگی و موت و ادراک مرگ توام با کشمکش شدید برای زندگی کامل.

باولها تا حدی مردم غریبه‌اند. ایشان رفتار و عادات و اسم‌های عجیبی دارند. ایشان از هرگونه قید و بند سنتی، اجتماعی و یا مذهبی آزادند و استیلائی آنها را یکسر قبول ندارند. استقلال روحی شعارشان است و یک زندگی ساده‌ای را اختیار می‌کنند که در آن بیشتر تمایلات طبیعی فکرشان از مؤسسه‌های اجتماعی مهار نمی‌شود. ایشان به‌جانبی قدم می‌زنند که برعکس مسیری است که عموم مردم بر آن راه می‌پیمایند. ایشان از هر آن مذهبی که در آن مراسم باطل و تشریفات پوچ مذهبی، دورویی و فضل‌فروشی، پارسایی طبیعی روح را تحت‌الشعاع قرار داده. ابا می‌کنند. ایشان مختلف از مذاهب شناخته مذهبی به‌طرز فکر خود ساخته‌اند این چنین نظر از این سرود باولی برمی‌آید:

جاده‌ات مسدود است با مساجد و بتخانه‌ها
 می‌شنوم ندای تو را ای خدا! ولی مجبورم
 چرا که چندین راهبر باطل دعوت می‌کنند مرا
 اگر آنها که می‌بایست نوازش کنند
 بسوزند جسم شناوری را
 پس کجا می‌ایستی ای مرشد؟
 افسوس تک راهت گم شد در جاده‌های گوناگون
 جلو درت چندین قفل است...

بدین جهت باولها مسلک خود را مسلک معکوس می‌خوانند و روند پیشرفت روحیه خود را مثل روندی علیه جریان می‌گویند. در سرود قشنگی چنین سخن گفته شده است:

آنکه عاشق عشق حقیقی‌ست
 آنکه قدرشناس واقعی زندگی‌ست
 آنکه می‌شناسد ارزش احساسات را

شیوه و رفتارهایش معکوس‌اند همه
 هیچ‌کس مطمئن نیست که رفتارش
 کی و چه رنگی اتمام می‌پذیرد
 این چنین مرد دیوانه
 هیچ‌اثری نپذیرد از سعادت و یا نکبت دنیا
 درمی‌یابد لذت عشق استوار
 شاید که چشم‌هایش شناوراند
 در آب کیف مدام
 گاهی می‌خندد تنها در حال خود
 گاهی فریاد می‌زند به‌نهج خویش
 روشن می‌کند چراغ عشق و می‌نشیند فداکار
 با فکرهایش غوطه زن
 در عمق بی‌پایان دریای احساسات...

قدیم‌ترین سرود باول که امروز
 در دست است در قرن هجدهم
 منظوم شده است، آن نیز
 به‌صورت کتبی نیست که خود
 دلیل بر بی‌سوادی این گروه
 است.

در مورد مسیر معکوس باولها باید خاطر نشان شود که با تمام مفهوم مذهبی و جستجوی حق راهی است که بیشتر صوفیای و درویش‌های عهد و سطای هند از او حرف می‌زدند و قبولش داشتند مزید بر آن چون نفوذ و اثرات تصوف در مسلک باول بیشتر راه پیدا کرده بود این در همان معنی و مفهوم از مسیر معکوس پی می‌برد. پس طوری که R.A. Nicholson می‌گوید:

”توحید عبارت است از طبیعت مطلق الهی که به‌درگذشتن از طبیعت انسانی تحقیق یابد. بنابراین آخرین کیفیت انسانی به‌نخستین کیفیتش برمی‌گردد و حتی به‌شکل ماقبل وجودش برمی‌آید“^۱.

اگر اینجا چندین شعر از شاعر فارسی نقل شود مسلک باولها واضح‌تر می‌گردد:

ما رخت ز مسجد به‌خرابات کشیدیم	خط بر ورق زهد و کرامات کشیدیم
در کوی مغان در صف عشاق نشستیم	جام از کف رندان خرابات کشیدیم
از زهد و مقامات گذشتیم که بسیار	کاس تعب از زهد و مقامات کشیدیم

1. *The Idea of Personality in Sufism*, p.13.

برجسته‌ترین نکته‌هایی که در سرودهای باول به‌آن برمی‌خوریم یک روحیه نقد و ارتداد و مرشدگرایی است و نیز داشتن عقیده که جسم انسانی یک عالم صغیری است بلکه مختصری از کائنات است که در آن حق وجود دارد و باید او را در خود وجود انسانی ادراک کرد. طوری که می‌گوید:

فقیری گزیدم در عمر خام

جشن‌گیران با اسم خودت

ای اله

ای فقیر دلنشینم

عزیزترین مرشدم

راهم بنما به‌روح در وجودم

باولها را این عقیده‌شان به‌راهی می‌برد که منطبق می‌شود به‌مسلك سهج‌گران. سهج عبارت است از میانه روی، پذیرفتن راه طبیعی در جستجوی حق و نیز عقیده مخصوصی که سهج یعنی تمثال هر وجود، حقیقت نهایی است. سهج وجود پست جبلی که هر ذی‌روح و غیرذی‌روح با وصف داشتن وجود متصرفش است. ولی باز هم هر ذی‌روح از وجود آن مافوق بی‌خبر است. ادراک این سهج به‌عنوان یک بزرگترین اکتساب آرزو روحانی منسوب می‌شود. سهج در نگاه باولها داخلی‌ترین معشوق ازلی است که به‌وجود وجدانی موسوم است. باولها از عشق و وصل حرف می‌زنند ولی این عشق عبارت است از عشق بین شخصیت انسانی و معشوق الوهی که در خود وجودش وجود دارد و در این راه آن مرد عاشق با معشوق الوهی ارتباط می‌گیرد یا به‌حرف دیگر با وجود معشوق که خود در معبد وجود مسکن دارد ممزوج می‌شود. در این تحوّل چشمگیر در فراگیری تصوّر جدیدشان مربوط به‌امر سهج و نیز به‌دیگرگونی‌شان در ادراک مذهبی نفوذ وافی از تصوّف دیده می‌شود. باول همیشه دچار اضطراب درونی است که چطور شود که آن وجود وجدانی را دریابد. جایی می‌گوید:

در شهر آئینه‌هایم کسی زیست کند در مجاورم

هیچ‌روزی ندیده‌ام او را

آن شهر احاطه است با کنار آبها

هیچ‌سراغی نیست از ساحلی یا کرجی

تمناً دارم ببینمش
 ولی چطور برسم به آنجا؟
 چطور شرح دهم از مجاورم
 هیچ سری، گردنی و یا دستی ندارد
 گاهی در خلاء است او
 و گاهی شناور است روی آب
 اگر فقط مجاورم دست بزند به من
 همه زحماتم از بین می رود یکسر
 او و لائن مسکون اند در یکجا
 باز هم ملیونها فرسنگ دورند از یکدیگر

باولها توسط عشق ساده و خداترسی شان بیشتر از مسالک دیگر مذهبی یک روحیه
 تقرّب غیرسنتی به الوهیت نشان می دهند. در حقیقت این سراینندگان روستایی و بی سواد
 به ستون پایین ترین اجتماع هندو و مسلم بنگاله (شرقی و غربی) تعلق دارند. باولهایی
 که به اجتماع هندوها تعلق دارند عموماً در عقیده شان «ویشنوگرا» اند و آنانکه متعلق
 به اجتماع مسلمانان اند بیشتر به تصوف عقیده دارند و در هردو مکتب بر تصور عرفانی
 عشق الهی تأکید شده است. به جنبه سرودهای باول در آن اسرار لایتناهی تعریف
 می شود در مورد فناپذیری وجود هم خیلی بخوبی و سادگی اظهار شده است و معهذا
 سوزش و اضطراب قلب برای وصل با وجود و جدایی بیشتر دیده می شود:

عشق عزیزم
 همنوای من دردم
 بگو چرا دلم
 گم گشته در بی حالی
 قدم می زند بی جهت
 به سوی نفس خویش
 با هیچ هیاهو
 هیچ شکیبی نیست
 در عمق دلم
 لرزان با سرشکها

فریاد می‌کند با چشم‌ها
و در سکوت صدای با صفا
صدا می‌کند مدام
بیا لطفاً بیا

باولهایی که به اجتماع هندوها
تعلق دارند عموماً در عقیده‌شان
«ویشنوگرا» اند و آنانکه متعلق
به اجتماع مسلمانان اند بیشتر
به تصوف عقیده دارند.

عشق، پیش باولها در معنای وسیع‌ترش یک
گونه راهی است به سوی معرفت ذات حق.
همین عشق است که یزدان را به انسان نزدیک
می‌آرد. بدین جهت در سرودهای باول تأکید
ویژه‌ای به عشق دیده می‌شود. همین نظر در
سرودی این‌طور ابراز داده شده است:

همه ما به شیوه‌های مختلف
از خدا می‌پنداریم
دروساز عشق است او
ماورای همه حسیات و احساسات است او
ولی باهم
این فقط جوهر عشق است که دارد
خدا یافت می‌شود

بیشتر سرودهای باول بر جستجویی در ذات خود و رابطه فرد با خدا است.
تمایزترین ویژگی فکر مذهبی باول، سادگی سبب و صراحت بیان‌شان است:

وقتی که
فکر
و چشم‌ها
هماهنگ‌اند
پس هدف است
در دسترس تو
می‌توانی دید
هر همای بی‌قالب
با چشم‌های برهنه

باول قبول دارد که خدا بی‌شکل است ولی برایش شکل و بی‌شکل شدن یکی و جدا نشدنی است. امری که پیش باول اهمیت زیاد دارد این است که یک رابطه داخلی بین خدا و وجود یعنی عالم استوار است:

فراموش نکن...

که جسم تو دارا است

تمامی موجودیت را

تا جایی که مربوط به معامله با خدا و عالم است، باولها در برابر ویدهاها بیشتر به عقیده مذهبی تانترها نزدیکی دارند. ویدهاها آورده آریهاها است و بالعموم درباره خدایان طبیعت مثل خورشید و باران حرف می‌زند و به تذکر اهمیت زیاد می‌دهد و تانترها به طرف دیگر فولکلور قدیم این سرزمین است که بر آن هنوز آریهاها قدم نگذاشته بودند، و ایشان همان فولکلور محلی را منعکس می‌کنند. محتوای این فولکلور بیشتر راجع به دایره فکر، محیط معلوم و نامعلوم روان انسانی، قدرت مردی و قوه فعلیه نسوانی هردو در رابط جنسی و در جستجوی خدا، صحبت می‌کند. در عقیده تانترها عوالم خدا، دیو و انسان انتزاعی و لمس کردنی همه بازتاب همان یک نیروی حیاتی‌اند. شعر، موسیقی، رقص و آهنگ همه اینها ویژگی باول‌اند و نیز به یک هدف خاصی مختص‌اند. آن هدف عبارت است از پی بردن به رابطه انسان با خدا و کشف وجود انسانی.

وای دل بی حس من

واماندی از زراعت کردن در

زمین انسانی...

اگر می‌کردی همچین

این می‌توانست یک محصول زر تسلیم کند

از قرن دوازدهم به بعد تاریخ هند نمایانگر تاریخی است از ارتباط، تصادف و مصالحه سیاسی، فرهنگی و مذهبی. در این دوره ارتباط تصوّف طوری که در هند شکل گرفت می‌توانست به عنوان یک واسطه توافق نقش مهمی ایفاء کرد و همین امکان اضافی است که به مقبول شدن و همه‌گیری فکرهای تصوّف کمک کرده است. پس

تصوّرات صوفیانه که معرفی پیدا کرده بود را با تصوّرات سهج‌گران همانند ساخت و در نتیجه این اختلاط باولهای بنگاله فراگیرتر و چشم‌گیرتر شدند. به‌منظور چگونگی و وسعت نفوذ تصوّف در مسلک باولها باید اوّل مشاهده کرد که اظهار احساسات درونی به‌طریق سرودها یک شیوه مهمّ مذهبی باولها بوده است. از این طریق در باولها از نفوذ دوجانبه سراغ می‌یابیم، یکی وینشوگرایی بنگاله که موسیقی را یک وسیله ناگزیر برای وصل الوهی می‌پنداشت و از طرف دیگر نفوذ سنتّ سماع عارفان بوده است. تأثیرات موسیقی صوفیان به‌ما در راه فنا فی‌الحق کمک می‌کند.

دومین اهمّیت صوفیان، مرشدگرایی‌شان است. نظریات تصوّف بر این نقطه واضح‌تر می‌شود، نظری از عوارف‌المعارف نقل می‌شود:

”وقتی که مرید برخوردار از رفتارهای پسندیده است، با محبّت در قلب شیخ جای می‌گزیند و به‌نظر خدا نیز پسندیده گردد. چرا که خدا به‌طرف دوستانش همیشه با ترحمّ، طرفداری و علاقه‌مندی نظر می‌افکند. پس وجودش با جای گرفتن در قلب شیخ از موهبت و رحمت خدا و از نعمت بی‌کرانش برخوردار می‌شود و پذیرش شیخ نشانه پذیرش خدا، محمود همه شیوخ شود“^۱.

در سرودهای مرشدگرایی باولها یک آمیزش روحیه هندی با روحیه تصوّف می‌بینیم. برجستگی سرودهای مرشدگرایی باولها برگیرندگی و ابراز فریادشان و نیز به‌ضربان قلب آرزومندان مضطرب مبنی است. مرید بر آن خود سپردگی بی‌قید و شرط میداند که مرشد خود را یک راهنمای چیره‌دست و دوراندیش و مصلحت‌بین می‌پندارند، یک جاذبیّت اضافی به‌سرودها بهم می‌آرد:

دستخوش امواج شد کشتی‌ام
با صدای جرنج جرنج پرت می‌شود به‌این سو و آن
باد مهیبی است برفزون
باز هم ای مرشدم
باید بمانم به‌امید تو

۱. عوارف‌المعارف، ترجمه H. Willarforce Clark، ص ۱۸.

ابرها گرفته است در غرب
 پاره است طناب چرخ سکان
 در گردابی گیر کرده است گشتی ام
 باز هم ای مرشدم
 باید بمانم به امید تو
 خیزاب می گذرد به سرعت از سکان تا عرشه
 همه کالای من گرانبهاتر ز لعل و گوهر
 با سیل رفت یکسر
 باز هم ای مرشدم
 باید بمانم به امید تو
 نکنم دیده هایم را باز مگر اینکه بینمش در اولین نگاه
 پس مژده بدهید به من با بوهای خوش
 بشارت بدهید به من با صداها
 او در رسید
 جلوه گر است در افق خاوری
 دوست آمده است
 وی ظاهر گشت در آسمان شرق
 آیا چشم می گشاید نیلوفری بدون شرف جلوه اش
 تمام شب در تقلاً است نیلوفر در خوابهاش
 برای آفتاب صبح
 نکنم دیده هایم را باز مگر آنکه بینمش در اولین نگاه